

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادبیات فارسی بخوانیم

سال اول (هفتم)
دوره‌ی اول متوسطه پیش‌حرفه‌ای

۱۳۹۶-۹۷

وزارت آموزش و پرورش
سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور

برنامه ریزی محتوا و نظارت بر تألیف: شورای برنامه ریزی و تألیف کتاب‌های درسی دانش‌آموزان با
نیازهای ویژه

نام کتاب: ادبیات فارسی (بخوانیم) سال اول (متوسطه) دوره‌ی اول متوسطه پیش حرفه‌ای - کد ۱۵۱
مؤلفین: حسین قاسم‌پور، عشرت لطفی، آریتا محمودپور، شهربانو میرزایی، لیلا بُریری و مهناز سوادیان
ویراستار: بهروز راستانی

آماده‌سازی و نظارت بر چاپ: اداره‌ی کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی
تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)
تلفن: ۹-۸۸۸۳۱۱۶۱، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹،

وبسایت: www.chap.sch.ir

مدیریت چاپ و امور تولید: لیدا نیک‌روش
امور فنی: زهرا محمد نظامی / تصحیح: شهلا دلایی
مدیر هنری: کاظم طلائی / صفحه‌آرا: روشنگر فتاحی / تصویرگران: عاطفه رضایی، طاهر شعبانی
طراح جلد: مریم کیوان

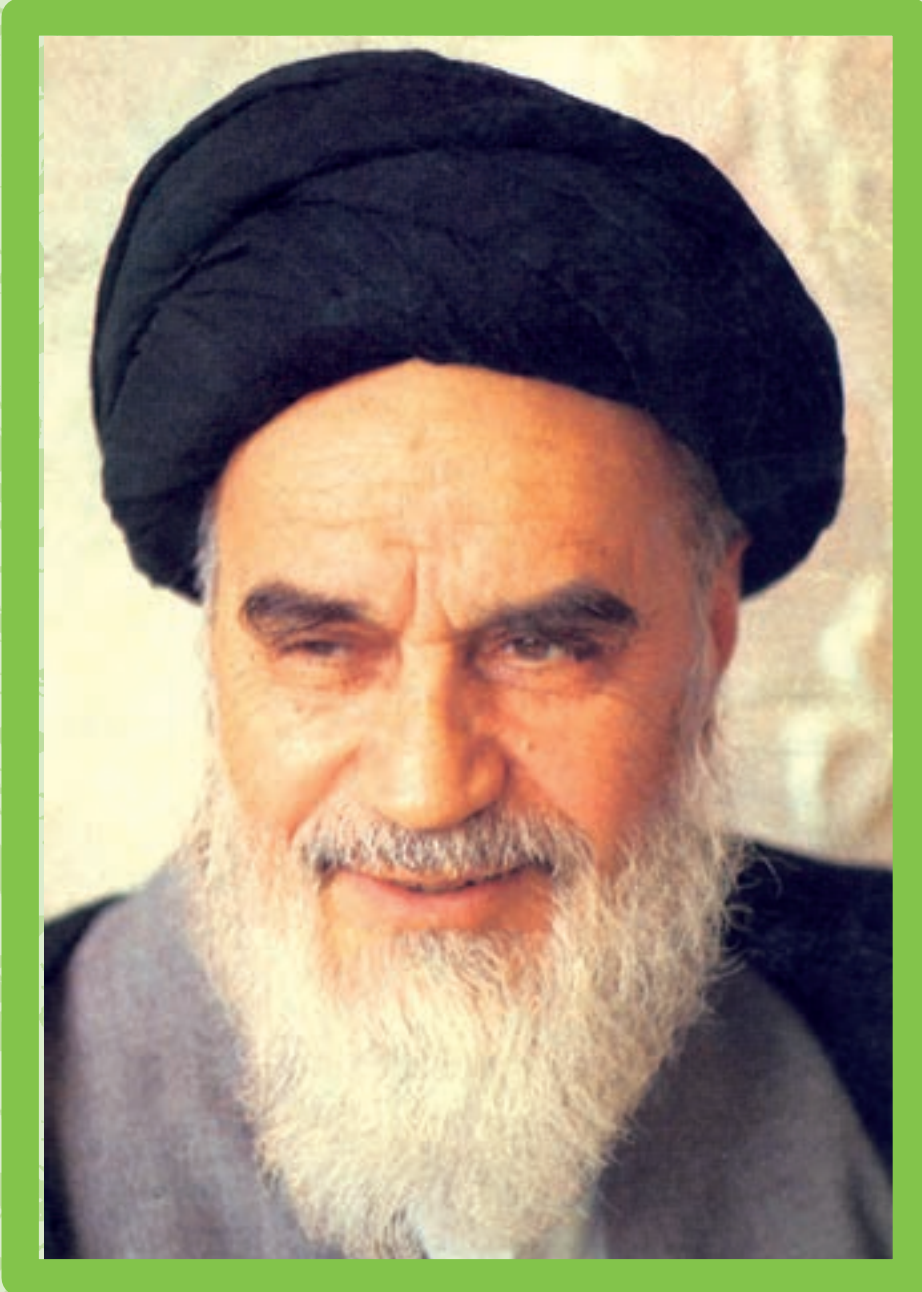
ناشر: سازمان آموزش و پرورش استثنایی کشور

چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام»

سال انتشار و نوبت چاپ: ششم ۱۳۹۶

شابک: ۹۶۴-۰۵-۱۵۳۸-۸

ISBN: 964-05-1538-8



بسم الله الرحمن الرحيم

طراحی و اصلاح سیستم آموزشی، پرورشی و توان بخشی با توجه به رویکردهای نوین آموزشی در جهت تأمین نیازهای ویژه از اهداف و وظایف اصلی سازمان آموزش و پرورش استثنایی به شمار می‌رود.

تأکید بر رویکرد حرفه‌آموزی در نظام آموزشی نه تنها باعث توانمندتر شدن دانش‌آموزان با نیازهای ویژه در فرایند تحصیل و یادگیری می‌گردد؛ بلکه مدرسه را نیز در انجام رسالت خویش که همانا آماده کردن دانش‌آموزان برای زندگی مفید و پویا در جامعه است، یاری می‌دهد به همین منظور «**دوره‌ی راهنمایی تحصیلی پیش حرفه‌ای**» طراحی شده است که از یک سو زمینه‌های به فعلیت رساندن استعدادها و توانایی‌های دانش‌آموزان با نیازهای ویژه را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر موجب ارتقاء کارایی نظام آموزشی می‌شود.

خداوند را شاکر و سپاسگزاریم که این توفیق حاصل شد تا نظام آموزشی را با رویکرد آموزش‌های پیش‌حرفه‌ای که از انعطاف لازم برای انطباق با انواع توانایی‌ها و آمادگی‌ها برخوردار است، ایجاد کنیم نسبت به برنامه‌ریزی درسی دوره راهنمایی تحصیلی پیش‌حرفه‌ای اقدام نماییم.

سازمان آموزش و پرورش استثنایی بر خود واجب می‌داند از زحمات تمامی عزیزانی که در این حرکت مهم نقش اساسی ایفا کردند به ویژه کارشناسان و معلمان مدارس استثنایی و همچنین سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و مراکز وابسته صمیمانه تشکر و قدردانی نماید.

امید است معلمان، کارشناسان و صاحب‌نظران آموزش و پرورش استثنایی با نظرات ارزشمند خود در ارتقاء کیفی برنامه‌های درسی ارائه شده این سازمان را بیش از پیش یاری نمایند.

سازمان آموزش و پرورش استثنایی

همکار گرامی

خدا را سپاس می‌گوییم که توانستیم کارتهیه و تولید کتاب فارسی را براساس آخرین دستاوردهای آموزشی به انجام برسانیم، امیدواریم که ره آورد آموزش این کتاب‌ها بهبود رشد و اعتلای آموزش این گروه از دانش آموزان باشد و همت بلند شما افق‌های تازه و روشنی را فرا روی ما بگشاید.

در استفاده از این کتاب که با ساخت، رویکردی نو تألیف شده است به نکات زیر توجه کنید:

۱- در کتاب به هر چهار مهارت زبانی (گوش دادن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن) به یک میزان توجه شده است و به همین دلیل کتاب فارسی شامل دو کتاب بخوانیم و بنویسیم است و اهمیت هیچ یک کمتر از دیگری نیست بنابراین در تدریس هر دو کتاب توجه و دقت یکسان لازم است.

۲- در هر فصل دو درس گنجانده شده است. که ساختار حول موضوعات (تحمیدیه، نهادها، اخلاق فردی و اجتماعی، نام‌ها و یادها، سرزمین من، اطلاعات و ارتباطات و نیایش) شکل گرفته است.

۳- در هر درس فعالیت‌های مختلفی پیش بینی شده که عبارتند از: درک و دریافت، بین و بگو، بگردوپیداکن، واژه آموزشی، نکته، جمله‌سازی، فعالیت ویژه شامل: (لطیفه، جدول، چیستان و...)

۴- به منظور کمک به تقویت خط دانش آموزان و توانایی خوانانویسی توسط آنان در این کتاب از دو نوع خط استفاده شده است یکی خط خواندن و دیگری خط نوشتن. خط خواندن همان خطی است که بسیاری از کتاب‌های درسی با آن نوشته می‌شود و خط نوشتن خطی است که نوشتن تحریری را به دانش آموزان آموزش می‌دهد. برای نوشتن خط تحریری نیاز به آموزش جداگانه نیست. بلکه مبنای تمرین عملی دانش آموز و نمونه برداری از روی کتاب است. بنابراین ضرورتی برای برگزاری کلاس آموزش خط نیست.

- ۵- متن های روان خوانی که در بخش آخر هر فصل منظور شده است صرفاً برای تقویت مهارت خواندن دانش آموزان و به منظور تشویق ایجاد انگیزه برای مطالعه است بنابراین املاء و رونویسی، تمرین، پرسش امتحانی از این متن ها به عمل نمی آید.
- ۶- فعالیت کتاب بخوانیم فقط به منظور بحث و تبادل نظر گروهی و تقویت مهارت های شفاهی دانش آموزان است و نیاز به نوشتن پاسخ آن ها در کتاب نیست.
- ۷- از همکاران محترم در خواست می شود قبل از تدریس کتاب، کتاب راهنمای معلم را به دقت مطالعه نمایند.
- ۸- لازم است دبیران گرامی، خانواده ها را با کتاب و روش های آموزش آن آشنا کنند تا هماهنگی آموزشی بین خانه و مدرسه ایجاد شود.

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس که دراز است ره قصد و من نوسفرم

فهرست.....

روان خوانی فصل سوم:

۴۷ مرد کشاورز و پری دریایی.....

فصل چهارم: سرزمین من

۵۲ درس هشتم: پرچم.....

درس نهم: جایی که خورشید بالا

۵۵ می‌آید.....

روان خوانی فصل چهارم:

۵۸ امان از حرف مردم.....



فصل پنجم: اطلاعات و ارتباطات

۶۳ درس دهم: داستان کتاب.....

۶۷ درس یازدهم: روزنامه.....

روان خوانی فصل پنجم:

۷۱ خرچنگ و مرغ ماهی‌خوار.....

۷۵ درس دوازدهم: ای خدای مهربان

۷۶ واژه‌نامه.....

۹ درس اول: خدا زیباست.....



فصل اول: نهادها

۱۵ درس دوم: مژده.....

۱۹ درس سوم: مسجد.....

روان خوانی فصل اول:

۲۳ شعر: مسجد ما.....

فصل دوم: اخلاق فردی و اجتماعی

۲۶ درس چهارم: اتوبوس.....

۳۰ درس پنجم: رسم دوستی....

روان خوانی فصل دوم:

۳۵ درخت چنار و درخت توت.....

فصل سوم: نام‌ها و یادها

۳۸ درس ششم: روز پیروزی.....

۴۱ شعر: خورشید بهمن.....

۴۳ درس هفتم: ادیسون.....



خدا زیباست

خدا در آسمان‌هاست
خدا پایین و بالاست
میان قلب گل‌ها
درون سینه‌ی ماست

خدا سبزی جنگل
خدا آبی دریاست
خدا لبخند مادر
و گاهی اخم باباست

خدا مثل اناری
به روی شاخه پیداست
خدا نقاشی برگ
خدا این شعر زیباست

شاعر: محمداکرم مزینانی



درک و دریافت

۱ - از کجا می‌فهمید که خدا مهربان است؟

۲ - چند آفریده‌ی دیگر خداوند را که می‌شناسید، بگویید؟

۳ - چرا از خدا سپاس‌گزار هستید؟

بین و بگو



نکته

حالا بگویید:

مهربان ← مهربان‌تر

زیبا ←

دور ←

گرم ←

علی بلند است.

قد علی بلندتر از رضا است.

هندوانه بزرگ است.

هندوانه بزرگتر از سیب است.

بگرد و پیدا کن

کلمه‌ی خدا چند بار در درس تکرار شده است؟

فعالیت ویژه

حمد و ستایش خداوند را در کلاس نمایش دهید.

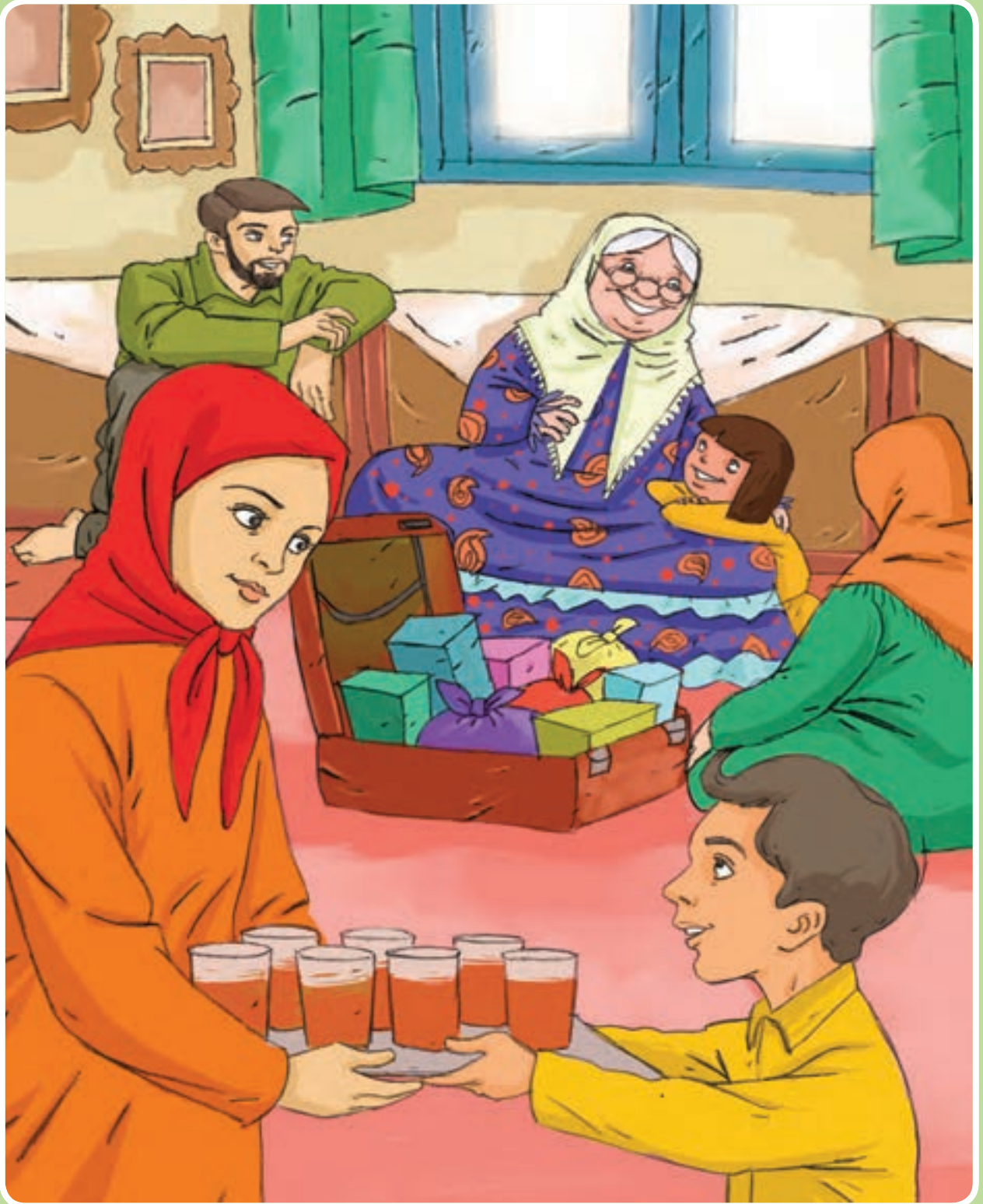


فصل اوّل:



نهادها





مژده

آن روز سر سفره‌ی صبحانه، پدر مژده‌ای* داد که همه‌ی ما را خوش حال کرد. او گفت: بچه‌ها! امروز ظهر مادر بزرگتان به این جا می‌آید. سعی کنید تا وقتی که مادر بزرگ میهمان ماست، به او خوش بگذرد.

مادر بزرگ من در روستا زندگی می‌کند و گاهی به ما سر می‌زند. وقتی پدر به اداره رفت، من و برادرم امید هم از خانه بیرون رفتیم. امید مرا به مدرسه رساند. سپس خودش به دانشگاه رفت.

سر کلاس فقط به فکر مادر بزرگ بودم. دلم می‌خواست هر چه زودتر به خانه برگردم. بالاخره مدرسه تعطیل شد و من با خوش حالی تا خانه دویدم.

در، نیمه باز بود. صدای صحبت* و خنده از داخل خانه شنیده می‌شد. دیگر صبر نکردم و وارد خانه شدم. مادر بزرگ در اتاق نشسته بود و با عمو و عمه صحبت می‌کرد. او لباس گشاد و پرچینی به تن داشت که پر از گل‌های درشت و قشنگ بود. به همگی سلام کردم و با شوق به طرف مادر بزرگ رفتم. او به گرمی مرا در آغوش گرفت و احوالم را پرسید. در این موقع، مادر با یک سینی چای وارد شد. سینی را از مادرم گرفتم و به میهمان‌ها تعارف* کردم.

مادر بزرگ درباره‌ی همه چیز و همه جا صحبت می‌کرد. خواهر کوچکم آرزو، چشم به دهان مادر بزرگ دوخته بود و با دقت به حرف‌های او گوش می‌داد. من با خود فکر می‌کردم، مادر بزرگ با آن چشم‌های مهربان و لب‌های پر خنده، که صورتش را مثل فرشته‌ها کرده بود، چه قدر شادمانی و صفا* به خانه‌ی ما آورده است.

غروب آن روز، پدر و برادرم به خانه برگشتند. مادر بزرگ از دیدنشان خیلی خوش حال شد و با آن‌ها روبوسی کرد.

بعد از شام، مادر بزرگ چمدانش را باز کرد و سوغاتی*هایی را که برایمان آورده بود، به ما داد. همگی خوش حال شدیم و از او تشکر کردیم.

درک و دریافت

۱ - مژده‌ی پدر چه بود؟

۲ - چرا پدر و امید از خانه بیرون رفتند؟

۳ - وقتی مهمان به منزل شما می‌آید، چه طور از او پذیرایی می‌کنید؟

ببین و بگو



نکته

به کلمه‌های زیر توجه کنید. از چند قسمت تشکیل شده‌اند؟
کار + گاه = کارگاه ← کارگاه یعنی محل کار کردن، از دو قسمت کار و گاه تشکیل شده است.

حالا بگویید:

آموزش + گاه =

آرایش + گاه =

بگرد و پیدا کن

– هم معنی کلمه‌ی «صحبت» را از درس پیدا کنید و بگویید.

– چند کلمه در درس تشدید دارند؟ آن‌ها را بگویید.

فعالیت ویژه

– یک داستان کوتاه درباره‌ی پذیرایی کردن از مهمان، برای دوستانتان در کلاس تعریف کنید.

– یک اسم خوب برای این درس پیدا کنید و بگویید.



مسجد

مسجد مکانی مقدّس*، برای مسلمانان است. در تمام روستاها و شهرهای کشور ما ایران، مسجد وجود دارد. بعضی از مسجدها دو مناره* و یک گنبد* زیبا دارند که مردم با شنیدن صدای خوش اذان از مناره‌های آن، برای خواندن نماز جماعت به مسجد می‌روند. مسلمانان در مسجد، هم خدا را عبادت می‌کنند و هم از حال خواهران و برادران دینی خود با خبر می‌شوند. در مسجد، امام جماعت دستورهای دینی را به مردم یاد می‌دهد. هم چنین مردم در این مکان مقدّس، قرآن می‌آموزند و در برنامه‌هایی مانند دعا، عزاداری، سخنرانی و جشن‌های مذهبی شرکت می‌کنند.

بسیاری از مساجد در تابستان، برنامه‌های فرهنگی، ورزشی و تفریحی برگزار* می‌کنند.



مسلمان، برای رفتن به مسجد، باید پاکیزه و خوشبو باشد و مسجد را مانند خانه‌ی خود تمیز نگه دارد.

درک و دریافت

۱ - در مسجد، نماز به چه صورتی برگزار می‌شود؟

۲ - امام جماعت در مسجد چه کارهایی را به مردم یاد می‌دهد؟

۳ - نام مسجد محلّه‌ی شما چیست؟ در آن‌جا چه کارهایی انجام می‌شود؟

ببین و بگو



نکته

به کلمه‌های زیر توجه کنید:
مردان یعنی چند مرد ← مردها
درختان یعنی چند درخت ← درختها

حالا بگویید:

چشمان یعنی ← زنان یعنی ←

بگرد و پیدا کن

– کلمه‌هایی که در درس با «ها» و «ان» آمده‌اند را پیدا کنید.

فعالیت ویژه

– خاطره‌ای از رفتن به مسجد را در کلاس تعریف کنید.





مسجد ما

در میان کوچه‌ی ما
مسجدی خوب و قدیمی است
جای خوب و باصفایی است
ساده است، اقا صمیمی است
در حیاط کوچک آن
یک درخت پیر گردو است
بچه‌های کوچک جمع‌اند
دور حوض آب، گاهی
بچه‌ها دارند هر یک
توی آن یک دانه ماهی
توی این مسجد همیشه
حرف ما از مهربانی است
جای خوب آشتی‌هاست
کینه توی قلب ما نیست

شاعر: ناصر کشاورز



فصل دوم:

اخلاق فردی و اجتماعی



اتوبوس

امیر در ایستگاه* منتظر* اتوبوس بود. چند دقیقه که گذشت، اتوبوس رسید و همه سوار شدند. امیر روی یکی از صندلی‌های خالی نشست. از این‌که روی صندلی نشسته بود، احساس راحتی می‌کرد. اتوبوس به حرکت خود ادامه داد. او از پنجره‌ی اتوبوس، مردم را در خیابان‌ها و مغازه‌ها تماشا می‌کرد. اتوبوس دوباره ایستاد و مسافر*های تازه‌ای سوار شدند. بین آن‌ها پیرمردی بود که به سختی راه می‌رفت. اتوبوس حرکت کرد. پیرمرد دسته‌ی یکی از



صندلی‌ها را گرفته بود تا نیفتد. امیر با دیدن پیرمرد، از جا بلند شد و گفت:
«آقا بفرمایید روی این صندلی بنشینید.»

پیرمرد با خوش حالی گفت: «پسرم، خیلی ممنون، خدا به تو خیر* بدهد.» بقیه‌ی
راه را، امیر در کنار پیرمرد ایستاد.

زنگ مدرسه زده شد و بچه‌ها با صف به کلاس رفتند. آقای معلّم وارد کلاس شد.
شاگردان به احترام او از جایشان بلند شدند. آقای معلّم سر جای خود نشست
و گفت: «بچه‌های خوب من! امروز قبل از شروع درس، می‌خواهم ماجرای کار
خوبی را که یکی از دوستان شما انجام داده است، برایتان تعریف کنم.»

آقای معلّم از جای خود بلند شد و در حالی که قدم می‌زد، ماجرای آن روز صبح را
که در اتوبوس دیده بود، تعریف کرد. سپس آهسته به طرف امیر رفت و دستش
را روی شانه‌ی او گذاشت و گفت: «آن پسر مهربان، دوست شما، امیر است.»

بچه‌ها به امیر نگاه کردند. چشم‌های امیر از شادی برق می‌زد.* او که خیلی
خوش حال بود، از آقای معلّم تشکر* کرد. آقای معلّم گفت: «ما باید به بزرگ‌ترها،
مخصوصاً* افراد پیر احترام بگذاریم. اگر ما کارهای خوب انجام دهیم، خداوند از
ما راضی می‌شود.»

بچه‌ها برای امیر دست
زدند.

امیر با خود فکر کرد که
همیشه می‌تواند کارهای
خوب انجام دهد.



درک و دریافت

۱- امیر از پنجره‌ی اتوبوس چه چیزهایی را می‌دید؟

۲- امیر با دیدن پیرمرد در اتوبوس چه کرد؟

۳- چگونه به پیرها و بزرگ‌ترها احترام می‌گذارید؟

بین و بگو



نکته

حالا بگویید:

ناراحت یعنی:

ناآگاه یعنی:

ناراضی یعنی:

به جمله‌های زیر توجه کنید:
نامید یعنی کسی که امید ندارد.
ناآشنا یعنی کسی که آشنا نیست.

بگرد و پیدا کن

جمله‌ی مناسب هر تصویر را به آن وصل کنید.



مترو به ایستگاه رسید.



آنها در صف نانوائی ایستاده بودند.



بچه‌ها با صف وارد کلاس شدند.



آن مرد برای سوار شدن به اتوبوس بلیت داد.

فعالیت ویژه

– نمایشی از سوار اتوبوس شدن و نشستن بر روی صندلی را در کلاس اجرا کنید.

رسم دوستی

مادر طوری به من نگاه می‌کرد، انگار می‌دانست خبری شده است. نمی‌خواستم بفهمد که من و زهره با هم قهر هستیم. البته می‌دانستم اگر تا یکی دو ساعت حرفی نزنم، خودش جلو می‌آید و موضوع را می‌پرسد. فکر کردم بهتر است، ماجرا* را برایش بگویم. گفتم: «شاید تقصیر عاطفه بود که من و زهره با هم قهر کردیم. اگر او چیزی نمی‌گفت، این اتفاق نمی‌افتاد.

دیروز که هوا بارانی بود، من چترم را به مدرسه بردم. بعد از زنگ تفریح وقتی به کلاس برگشتم چترم وسط کلاس افتاده بود؛ اما چه چتری! یک جای سالم هم نداشت. مادر، شما که می‌دانید من چترم را چه قدر دوست داشتم؟! وقتی چترم را شکسته دیدم، خیلی ناراحت شدم. زهره جلو آمد تا مرا آرام کند. در همین موقع عاطفه گفت: زهره! چترش

را شکسته‌ای، حالا آمده‌ای ساکتش کنی؟

اصلاً باورم نمی‌شد. از زهره پرسیدم: عاطفه

راست می‌گویدی، تو این کار را کرده‌ای؟

عاطفه گفت: معلوم است که راست

می‌گویم. وقتی در ساعت تفریح

برای برداشتن لیوانم به کلاس

برگشتم، زهره

چترت را باز و بسته

می‌کرد.

زهره گفت:



نرگس جان باور کن من چتر تو را نشکسته‌ام.
 ولی من آن قدر ناراحت بودم که نمی‌توانستم به حرف‌های زهره اعتماد* کنم.
 تصمیم گرفتم دیگر با او حرف نزنم.»
 مادر گفت: «واقعاً نمی‌دانم چه بگویم! گاهی اوقات*، کارهایی می‌کنی که
 خجالت‌آور است! به جای این‌که فکرت را به کار بیندازی، عجله کردی و دل
 بهترین دوستت را شکستی!»
 مادرم راست می‌گفت: باید به زهره فرصت می‌دادم تا حرف‌هایش را بزند.
 زیرا چتر، هر قدر هم با ارزش بود، از زهره برای من عزیزتر نبود.
 دوست داشتم اشتباهم را جبران کنم. فکری به ذهنم رسید، گفتم:

«مادر! می‌خواهم با

پول‌های قلکم، هدیه‌ای

برای زهره بخرم. همراه

من می‌آیی تا به خانه‌ی

آن‌ها برویم؟»

مادر با خوش‌حالی قبول

کرد و ما بعد از خرید یک

هدیه و جعبه‌ای شیرینی،

به سوی خانه‌ی زهره

حرکت کردیم.

در طول راه به این فکر

می‌کردم که: آیا زهره مرا

خواهد بخشید؟



درک و دریافت

۱- برای چتر نرگس چه اتفاقی افتاده بود؟

۲- نرگس برای جبران اشتباهش چه فکری کرده بود؟

۳- اگر به جای نرگس بودید، چه کار می‌کردید؟

ببین و بگو



نکته

برگزار کردن یعنی: انجام دادن و به جا آوردن
ما جشن دهه‌ی فجر را برگزار می‌کنیم.
ما جشن دهه‌ی فجر را انجام می‌دهیم.
ما نماز را در مسجد برگزار می‌کنیم.
ما نماز را در مسجد به جا می‌آوریم.

بگرد و پیدا کن

– جمله‌ای از درس را که در آن ترکیب «زنگ تفریح» آمده است، بخوانید.

– در این درس، از کدام جمله بیش‌تر خوشتان آمده است؟ آن را بگویید.

فعالیت ویژه

– داستانی را با موضوع دوستی تهیه کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.

– نام دیگری برای این درس بگویید.



درخت چنار و درخت توت

سال‌ها پیش، کنار جوی آبی، دو درخت زندگی می‌کردند: یکی از آنها درخت توت بود و دیگری درخت چنار.

هر سال بهار، هر دو درخت، برگ در می‌آوردند و سبز می‌شدند. اما درخت توت علاوه بر برگ، توت هم می‌داد و بچه‌ها برای خوردن توت، به آن‌جا می‌آمدند. آن‌ها از درخت بالا می‌رفتند و روی شاخه‌هایش می‌نشستند. گاهی هم برای ریختن توت‌ها، چوب و سنگ به طرف شاخه‌هایش پرتاب می‌کردند. این‌طور وقت‌ها، درخت توت ناراحت می‌شد، اما وقتی خنده و شادی بچه‌ها را می‌دید، ناراحتی خود را فراموش می‌کرد.

یک روز چند بچه‌ی شیطان، کنار درخت توت آمدند. از درخت بالا رفتند تا توت بخورند. اما چند تا از شاخه‌های درخت را شکستند و برگ‌های آن را هم کردند و بعد از مدتی، به خانه‌هایشان رفتند.

شب شد. جای شاخه‌های کنده شده‌ی درخت توت، خیلی درد می‌کرد. گریه‌اش گرفت و با صدای بلند، شروع کرد به گریه کردن. درخت چنار گفت: «چی شده همسایه؟»

درخت توت با گریه گفت: «مگر ندیدی امروز چند تا بچه آمدند و شاخه‌هایم را شکستند؟! الان جای شاخه‌های شکسته‌ام خیلی درد می‌کند.»

چنار گفت: «مثل من باش! میوه نمی‌دهم، اذیت هم نمی‌شوم.»

درخت توت فکری کرد و گفت: «یعنی میوه دادن بد است؟»

چنار گفت: «مگر نمی‌گویی بچه‌ها آمدند و شاخه‌هایم را شکستند؟ پس چرا کسی شاخه‌های مرا نمی‌شکند؟»

چنار ادامه داد: «اگر می‌خواهی راحت شوی، سال بعد میوه نده! دیگر کسی کاری

به کارت ندارد.»

مدّت‌ها گذشت. یک روز، دو نفر نجّار کنار جوی آب آمدند و نگاهی به درخت‌ها کردند. نجّار اوّلی گفت: «چه درخت‌های خوبی! می‌شود از چوب آن‌ها چند تا در و پنجره ساخت.»

نجّار دومی گفت: «این درخت توت حیفاست، میوه می‌دهد. تازه، برگش هم خوراک کرم ابریشم است. این را نبریم، همان درخت چنار کافی است.»
بعد با ارّه‌ی بزرگشان به طرف چنار رفتند. چنار آهی کشید و گفت: «خداحافظ درخت توت! من اشتباه کردم. میوه دادن اصلاً بد نیست.»

درخت توت هم شاخه‌ها و برگ‌هایش را برای خداحافظی تکان داد و گفت: «خداحافظ! حالا این قدر ناراحت نباش! در و پنجره شدن هم خیلی بد نیست. هر روز چیزهای زیادی می‌بینی و زندگی جدیدی پیدا می‌کنی. شاید یک روز، باز هم در جایی همدیگر را ببینیم.»



فصل سوم:

نامها و یادها



روز پیروزی

روز دوازدهم بهمن‌ماه، به مناسبت ورود امام‌خمينی (ره) به ایران، جشن بزرگی برپا شده بود. دانش‌آموزان همه شاد بودند و با شربت و شیرینی از آن‌ها پذیرایی می‌شد. مدیر مدرسه برای دانش‌آموزان سخنرانی می‌کرد. او می‌گفت: «فرزندانم! شما می‌دانید که امروز روز بسیار بزرگی برای ما است. در سال‌هایی که شما هنوز به دنیا* نیامده بودید، مردم ایران برای به‌دست آوردن آزادی مبارزه کردند. به دستور* شاه، امام‌خمينی (ره) پانزده سال از ایران دور بود. مردم از امام‌خمينی (ره) می‌خواستند تا به ایران بازگردد و از نزدیک، مبارزات آن‌ها را رهبری کند. از روز دوازدهم بهمن سال هزار و سیصد و پنجاه و هفت که امام‌خمينی (ره) به ایران آمد تا روز بیست و دوم بهمن، مردم هر روز به راه‌پیمایی می‌رفتند و بر ضد شاه شعار می‌دادند. مثلاً می‌گفتند: «تا خون در رگ ماست، خمینی رهبر ماست». یا: «توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد».

بالاخره روز بیست و دوم بهمن، انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام‌خمينی (ره) به پیروزی رسید. اکنون* که امام در بین ما نیست، مردم ایران همیشه در این روزها، جشن دهه‌ی فجر* را برپا می‌کنند.»

پس از پایان سخنان مدیر، یکی از دانش‌آموزان گفت: «خانم! درست است که ما در آن موقع نبودیم، ولی در این روزها، بسیار خوش‌حال هستیم و قدر این پیروزی و آزادی را می‌دانیم.»



درک و دریافت

۱- امام خمینی (ره)، چه روزی به ایران بازگشتند؟

۲- انقلاب اسلامی ایران چه روزی به پیروزی رسید؟

۳- اگر در روزهای پیروزی انقلاب بودید، چه کارهایی انجام می‌دادید؟

ببین و بگو



نکته

باسواد یعنی: کسی که سواد دارد.
باسلیقه یعنی: کسی که سلیقه دارد.
باارزش یعنی: چیزی که ارزش دارد.

حالا بگویید:

با حوصله یعنی:

با ایمان یعنی:

با مزه یعنی:

بگرد و پیدا کن

– شعارهایی را که در درس آمده‌اند، پیدا کنید و بگویید.

– در درس چند بار کلمه «امام» به کار رفته است؟ پیدا کنید.

فعالیت ویژه

– درباره‌ی روزهای انقلاب، با کمک هم‌کلاسی‌هایتان نمایشی اجرا کنید.

خورشید بهمن

خورشید بهمن
خورشید زیبا
برگشته امروز
در باغ گل‌ها

شد دیو غصه
از ما فراری
هر روز ما شد
سبز و بهاری

عمر زمستان
دیگر سر آمد
شد قلب ما شاد
چون رهبر آمد

شاعر: مهری ماهوتی





ادیسون

سال‌ها پیش کودکی به دنیا آمد که پدر و مادرش نام او را توماس گذاشتند. او خیلی کنجکاو بود و علاقه* بسیاری به آزمایش کردن* داشت. برای همین، در زیرزمین خانه خودشان آزمایشگاه کوچکی درست کرده بود.

توماس برای خرید وسایل آزمایشگاه خود، در باغچه‌ی خانه سبزی می‌کاشت و به همسایه‌ها می‌فروخت. او بیش‌تر وقت خود را در آزمایشگاه می‌گذراند. می‌خواست وسایلی اختراع* کند تا مردم راحت‌تر زندگی کنند. به فکر افتاد که از نیروی برق، روشنایی ایجاد کند و شب‌های تاریک را که تا آن هنگام با چراغ‌های نفتی روشن می‌شدند، با چراغ برقی روشنایی دهد. پس لامپ برق را اختراع کرد.

ادیسون وسایل دیگری مانند گرامافون و ضبط صوت را نیز اختراع کرد. تا زمانی که مردم به ضبط صوت گوش می‌دهند و یا با زدن کلید کوچکی، اتاق‌های تاریک را چون روز، روشن می‌سازند، نام «ادیسون»، این مخترع* بزرگ را از یاد نخواهند برد.

درک و دریافت

۱- توماس برای خرید وسایل آزمایشگاه خود چه کار می‌کرد؟

۲- چه کسی لامپ برق را اختراع کرد؟

۳- اگر شما مخترع بودید، چه چیزهایی را اختراع می‌کردید؟

بین و بگو



نکته

توجه کنید:

حالا بگویید:

هنرمند یعنی:

زورمند یعنی:

قدرتمند یعنی:

دانشمند یعنی: کسی که دانش دارد.

ثروتمند یعنی: کسی که ثروت دارد.

نیازمند یعنی: کسی که نیاز دارد.

دردمند یعنی: کسی که درد دارد.

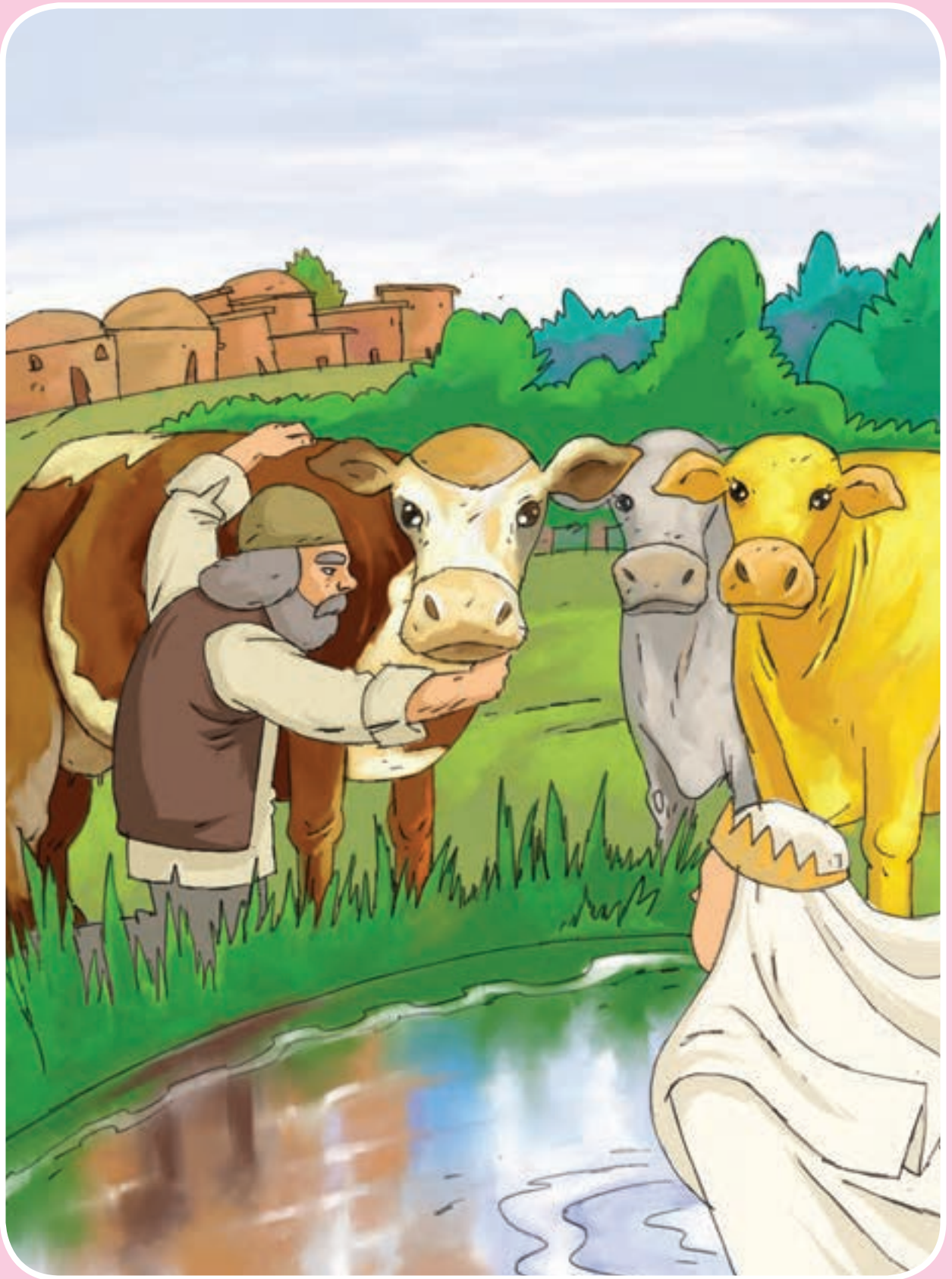
بگرد و پیدا کن

– کلمه‌هایی را که سه نقطه دارند، از درس پیدا کنید.

– کلمه‌هایی را که با «ها» آمده پیدا کنید.

فعالیت ویژه

– با مقوا در خانه، رادیویی بسازید و به کلاس بیاورید.



مرد کشاورز و پری دریایی

روزی مردی کشاورز با گاوش از رودخانه‌ای عبور می‌کرد که ناگهان جریان تند آب گاوش را برد. کشاورز که از این حادثه خیلی ناراحت شده بود، در ساحل رودخانه نشست و مشغول گریه و زاری شد. در این وقت، یک پری دریایی سر از آب بیرون آورد و از مرد پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ کشاورز گفت: برای این‌که آب، تنها گاوم را با خودش برد. حالا جواب زن و بچه‌ام را چه‌طور بدهم؟!»

پری دریایی لبخندی زد و گفت: «غصه نخور، درست می‌شود!» بعد زیر آب رفت و لحظه‌ای بعد با یک گاو طلایی از آب بیرون آمد و گفت: «ببینم، گاو تو همین است؟»

مرد کشاورز نگاهی به گاو طلایی کرد و گفت: «نه، گاو من این نیست، پری دریایی دوباره زیر آب رفت و این بار با گاو نقره‌ای بیرون آمد و پرسید: «گاو تو این است؟» کشاورز دوباره نگاهی به گاو کرد و گفت: «نه، این هم گاو من نیست!»

پری دریایی برای بار سوم زیر آب رفت و این بار با گاو مرد روستایی بیرون آمد و گفت: «ببینم، نکند این گاو توست؟!» مرد روستایی با خوش‌حالی از جا بلند شد و گفت: «بله خودش است! گاو من همین است!»

پری دریایی خندید و گاو کشاورز را به او داد و گفت: «آفرین، تو مرد راست‌گو و درست‌کاری هستی و من باید به تو پاداش بدهم!»

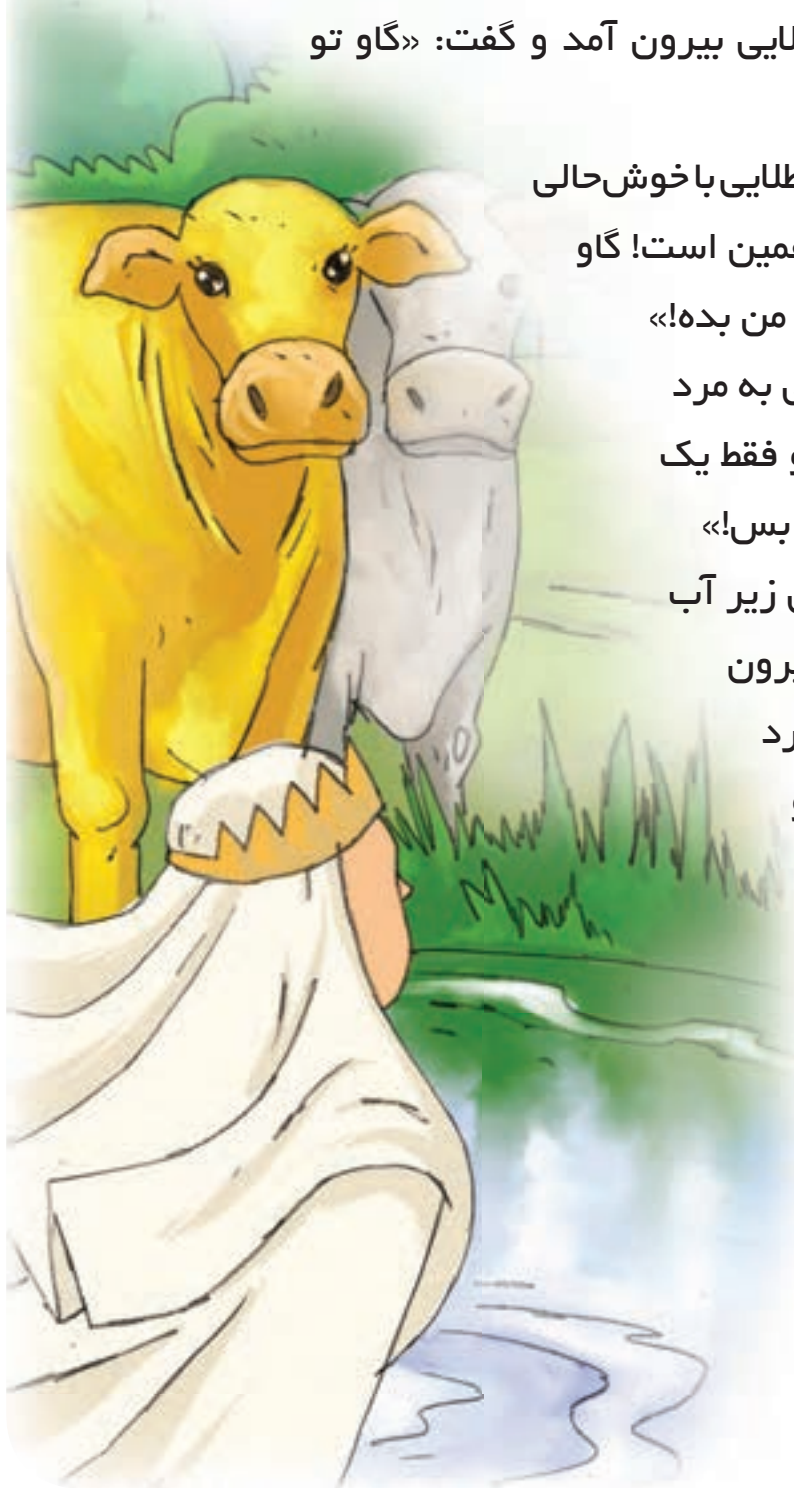
بعد دوباره زیر آب رفت و این بار با گاو طلایی و گاو نقره‌ای بالا آمد و هر دوی آنها را به مرد کشاورز بخشید. کشاورز از پری دریایی تشکر کرد و همراه

گاو، با پاداش گران‌بهایی که گرفته بود، به خانه برگشت. فردای آن روز، وقتی مرد کشاورز این داستان عجیب را برای همسایه‌هایش تعریف می‌کرد، یکی از آن‌ها به طمع افتاد و با خودش گفت: «اگر پری دریایی پاداش می‌دهد، چرا من نگیرم؟!»

با این فکر، گاو خود را برداشت و به ساحل رودخانه رفت و حیوان بی‌چاره را در آب غرق کرد. و بعد هم در ساحل نشست و شروع به گریه و زاری کرد. ناگهان پری دریایی از آب بیرون آمد و گفت: «چه شده؟ چرا گریه می‌کنی؟»



مرد گفت: «گاوَم را آب برده است بدبخت و بی چاره شدم!»
پری دریایی گفت: «غمّه نخور! گاوَت را برایت پیدا می‌کنم!» بعد زیر آب رفت
لحظه‌ای بعد با یک گاو طلایی بیرون آمد و گفت: «گاو تو
این است؟»



مرد روستایی با دیدن گاو طلایی با خوش حالی
از جا پرید و گفت: «بله، همین است! گاو
من همین است! آن را به من بده!»
پری دریایی، با اخم نگاهی به مرد
روستایی کرد و گفت: «تو فقط یک
دروغگو طمع‌کار هستی و بس!»
این را گفت و با گاو طلایی زیر آب
رفت و دیگر هیچ وقت بیرون
نیامد! و به این ترتیب، مرد
طمع‌کار نه تنها صاحب گاو
طلایی نشد، بلکه گاو
خودش را هم از
دست داد!

فصل چہارم:

سر زمین من



پرچم

هر روز صبح، قبل از رفتن به کلاس، اول در صف می‌ایستیم تا برنامه‌ی صبحگاهی* انجام شود. من و دوستانم در حیاط مدرسه، با نگاه کردن به پرچم سه رنگ کشورمان، سرود ملی را می‌خوانیم.

سر زد از افق مهر خاوران

فروغ دیده‌ی حق باوران

هر کشوری پرچمی دارد. پرچم هر کشور، نشانه‌ی استقلال* آن کشور است. هر کدام از رنگ‌های پرچم، یک نشانه است. رنگ سبز بالای پرچم ایران، نشانه‌ی سرسبزی است. رنگ سفید وسط نشانه‌ی صلح*، دوستی و آرامش، و رنگ سرخ پایین پرچم، نشانه‌ی شجاعت* و مبارزه است و این که ما از میهن* خود دفاع* می‌کنیم. کلمه‌ی الله به شکل گل لاله در وسط پرچم ایران قرار دارد. گل لاله، یادآور خون



شهیدان است. وقتی پرچم زیبای ایران در حیاط مدرسه، همراه با وزش باد، تکان می‌خورد، من مثل هر ایرانی از تماشای آن لذت می‌برم و به خود افتخار می‌کنم.

درک و دریافت

۱- رنگ سرخ پرچم ایران نشانه‌ی چیست؟

۲- در وسط پرچم ایران، چه نشانه‌ای وجود دارد؟

۳- از پرچم در چه مکان‌هایی استفاده می‌شود؟

بین و بگو



نکته

به کلمه‌های زیر دقت کنید:

حالا بگویید:

کتاب‌خانه: جایی که در آن کتاب نگه می‌دارند.
نمازخانه: جایی که در آن نماز می‌خوانند.
گل‌خانه یعنی:
داروخانه یعنی:
کارخانه یعنی:

بگرد و پیدا کن

– کلمه‌ی پرچم چند بار در درس تکرار شده است؟

– کلمه‌ی دفاع در چندمین خط درس آمده است؟ کلمه‌ی قبل و بعد از آن را بگویید.

فعالیت ویژه

– چند تصویر از پرچم کشورهای دیگر را به کلاس بیاورید و به دوستانتان نشان دهید.

– سرود ملی یکی دیگر از نشانه‌های میهن ماست. در کلاس با دوستانتان آن را بخوانید.

جایی که خورشید بالا می‌آید

من در ایران زندگی می‌کنم. ایران، خانه‌ی بزرگ ماست و دیدنی‌های فراوانی مثل: کوه‌ها، دشت‌ها، دریاها، جنگل‌ها، زیارتگاه*ها و بناهای تاریخی* دارد. کشور ایران، دارای استان‌های زیادی است. نام یکی از استان‌های شرقی کشور ما، خراسان است. خراسان، به معنی جای بالا آمدن خورشید است. مرکز استان خراسان رضوی شهر مقدس «مشهد» است. این شهر، بزرگ‌ترین زیارتگاه در ایران است. هر سال بسیاری از مردم کشور ما و دیگر مسلمانان جهان، برای زیارت حرم* مطهر* امام رضا (ع)، به این شهر می‌روند. در نزدیکی شهر مشهد، شهر کوچک توس قرار دارد که آرامگاه شاعر بزرگ فردوسی در آنجاست. علاوه بر فردوسی، بسیاری از دانشمندان و بزرگان کشورمان نیز، در خراسان به خاک سپرده شده‌اند مثل: عطار نیشابوری (شاعر)، خیام (شاعر و ریاضی‌دان)، کمال‌الملک (نقاش). گردشگاه‌ها و مکان‌های دیدنی بسیاری در داخل و اطراف* مشهد وجود دارند. مانند: مجموعه‌ی تفریحی کوه سنگی، روستای طرقله، باغ وکیل‌آباد و ...

بسیاری از کشاورزان خراسانی، زعفران می‌کارند. زعفران خراسان بهترین نوع زعفران دنیا است. قند، زرشک و کشمش، از دیگر محصولات خراسان است.



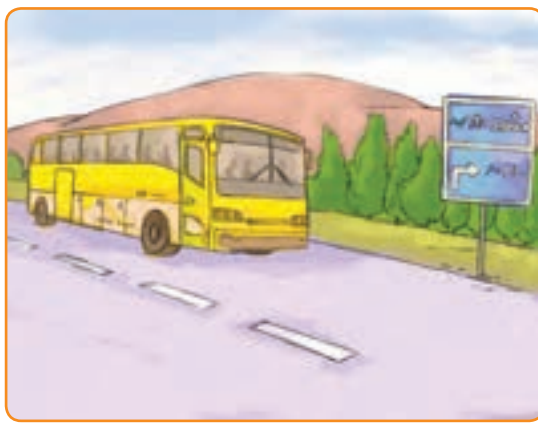
درک و دریافت

۱- آرامگاه امام رضا (ع) در کدام شهر ایران قرار دارد؟

۲- نام دو مکان دیدنی استان خراسان رضوی را بگویید؟

۳- تا به حال به کدام یک از شهرهای ایران سفر کرده‌اید؟

بین و بگو



نکته

به جمله‌های زیر توجه کنید:
قد علی بلند است.
قد علی بلندتر از امیر است.
علی بلندترین دانش‌آموز کلاس است.

حالا دقت کنید: زیبا ← زیباتر ← زیباترین

هر وقت چیزی را با چیز دیگری مقایسه می‌کنیم، «تر» به کار می‌بریم. اما هر وقت بخواهیم آن را با بقیه‌ی چیزها مقایسه کنیم، از «ترین» استفاده می‌کنیم.

بگرد و پیدا کن

– کلمه‌های تشدیددار را از متن درس پیدا کنید.

– کلمه‌های بی‌نقطه درس را پیدا کنید.

فعالیت ویژه

– اگر به مشهد سفر کرده‌اید، خاطره‌ی آن را تعریف کنید.

امان از حرف مردم



دو مرغابی به همراه لاک‌پشتی، کنار آبگیری زندگی می‌کردند. آن‌ها روزهای خوبی را با هم می‌گذراندند، تا این‌که آب آبگیر تمام شد و مرغابی‌ها تصمیم گرفتند به آبگیر دیگری بروند. آن‌ها آن‌قدر با هم دوست و صمیمی شده بودند

که دل کندن از هم‌دیگر برایشان خیلی سخت بود. مرغابی‌ها به لاکپشت گفتند: «برای ما خیلی سخت است. مگر می‌شود به همین سادگی از تو دل بکنیم و برویم؟! ما دلمان برایت تنگ می‌شود.» لاکپشت گفت: «دل‌تنگی من از شما دو نفر بیش‌تر است. چون باز هم شما دو نفر با هم هستید، ولی من باید تنها و بدون آب بمانم. مجبورم پیاده راه بیفتم و آن قدر راه بروم تا در پشت کوه‌ها، به جایی که آب دارد، برسم. شاید در راه تلف شوم. از این گذشته، چه‌طور می‌توانم شما را فراموش کنم؟» لاکپشت فکری کرد و گفت: «آهان، فهمیدم... درست است که من بالی برای پرواز ندارم، اما شما که دارید. می‌توانید کمکم کنید و مرا هم با خودتان ببرید.»

دو مرغابی به هم نگاه کردند. فکر بدی نبود. آن‌ها می‌توانستند به او کمک کنند. مرغابی‌ها گفتند: «آفرین، چه فکر خوبی! ما آماده‌ایم. برای بردن تو، فقط به یک چوب نیاز داریم. ما دو سر چوب را می‌گیریم، تو هم با دهانت، وسط چوب را بگیر. شرط این است که یک کلمه هم نباید حرف بزنی!» دو مرغابی رفتند و چوبی پیدا کردند و دوباره پیش لاکپشت برگشتند. سپس هر سه به آسمان پرواز کردند. از بالای روستای کوچکی می‌گذشتند. مردم را دیدند که با تعجب لاکپشت را به هم نشان می‌دادند و می‌گفتند: «لاکپشت را ببینید که دارد پرواز می‌کند!»

لاکپشت دیگر نتوانست تحمل کند. دهانش را باز کرد و گفت: «تا کور شود هر آن‌کس که نتواند دید!» اما چوب از دهانش رها شد و بیچاره از آسمان به زمین افتاد.

مرغابی‌ها خیلی ناراحت شدند و هر چه گشتند، نتوانستند لاکپشت را پیدا کنند. تا امروز هم، هیچ‌کس نمی‌داند او کجا افتاده است.

فصل پنجم:

اطلاعات و ارتباطات



درس دهم



داستان کتاب

بچه‌ها سلام! من کتابم. شما مرا می‌شناسید. من در اندازه‌ها و رنگ‌های مختلف* هستم. ولی به هر شکل و اندازه که باشم، دوست شما هستم. نویسنده مرا می‌نویسد و نقاش تصویر* های مرا نقاشی می‌کند. در چاپخانه مرا چاپ می‌کنند، ورق‌هایم را می‌چسبانند و برایم جلد درست می‌کنند. می‌بینید که برای تهیه من زحمت زیادی کشیده می‌شود، تا بتوانم برای شما قصه‌ها، شعرها و دانستنی‌های خوب و شیرین بگویم. دلم می‌خواهد، قدر مرا بدانید و در حفظ و نگهداری من دقت کنید تا شما و دوستانتان بتوانید از من بهتر و بیش‌تر استفاده کنید. پس یادتان باشد:

- کتاب خود را جلد کنید.

- کتاب را در آفتاب یا جای مرطوب* نگذارید.

- با دست خیس و کثیف، از کتاب استفاده نکنید.

- پس از خواندن

- کتاب، آن را در جای

- مناسبی بگذارید.

- کتاب را از دسترس

- بچه‌های کوچک دور

- نگاه دارید.



درک و دریافت

۱ - کتاب در کجا چاپ می‌شود؟

۲ - از کتاب خود چگونه نگهداری می‌کنید؟

۳ - چرا کتاب دوست ماست؟

بین و بگو



نکته

به جمله‌های زیر توجه کنید:
آرایش + گر ← آرایشگر، یعنی: کسی که آرایش می‌کند.
رُفت + گر ← رفتگر، یعنی کسی که رُفت و روب می‌کند.

حالا بگویید:

ستایش + گر ←

کار + گر ←

بگرد و پیدا کن

- چند کلمه از درس پیدا کنید و مخالف آن‌ها را بگویید.
- راه‌های نگهداری از کتاب را از درس پیدا کنید و بگویید.

فعالیت ویژه

- نام آخرین کتابی که خوانده‌اید چه بود؟
- نویسنده‌ی کتاب چه کسی بود؟
- موضوع کتاب چه بود؟



روزنامه

روزنامه یکی از وسایل ارتباط* جمعی است. مردم با خواندن آن می‌توانند، از آخرین اخبار* رویدادهای* شهر و کشور خود و همه‌ی دنیا با خبر شوند. روزنامه از یک تا چند ورق کاغذ درست شده است و هر روز چاپ می‌شود. برای اینکه روزنامه چاپ شود و به دست ما برسد، افراد زیادی باید کار کنند.

خبرنگارها* اخبار را از تمام کشورهای جهان جمع‌آوری می‌کنند. عکاس‌ها هر جا حادثه* یا اتفاق جالبی روی دهد، عکس می‌گیرند. سپس خبرها و عکس‌ها را به دفتر روزنامه می‌فرستند و سردبیر*، خبرها و عکس‌های جالب را، برای چاپ در روزنامه انتخاب می‌کند.

هر روز، روزنامه‌های مختلفی در کشور چاپ می‌شوند. شما می‌توانید با خواندن روزنامه، از اخبار کشور و جهان با خبر شوید.



درک و دریافت

۱ - یکی از وسایل ارتباط جمعی را نام ببرید؟

۲ - مردم با خواندن روزنامه‌ها چه اطلاعاتی به دست می‌آورند؟

۳ - چه روزنامه‌هایی را می‌شناسید؟

بین و بگو



نکته

حالا بگویید:

سفر + نامه =
هفته + نامه =
زیارت + نامه =

روز + نامه = روزنامه

ماه + نامه = ماهنامه

بگرد و پیدا کن

– کلمه‌هایی را که حرف (خ - خ) و (ج - ج) دارند، از درس پیدا کنید.

– کلمه‌هایی را که حرف (چ - چ) دارند، از درس پیدا کنید.

فعالیت ویژه

– از روزنامه و مجله، یک خبر جالب پیدا کنید و در کلاس برای دوستانتان بخوانید.

– یک روزنامه و یک مجله به کلاس بیاورید و سپس در مورد تفاوت آن‌ها در کلاس با دوستانتان صحبت کنید.



خرچنگ و مرغ ماهی خوار

مرغ ماهی خوار، لب برکه نشسته بود و به ماهی‌های ریز و درشت داخل آب نگاه می‌کرد. ماهی خوار ماهی‌ها را می‌دید و حسرت می‌خورد، چون آن قدر پیر و ناتوان شده بود که دیگر نمی‌توانست حتی کوچک‌ترین ماهی را هم بگیرد و بخورد. ماهی خوار در این فکر و خیال بود که صدایی شنید. به طرف صدا برگشت. خرچنگ بود که به طرفش می‌آمد. خرچنگ، وقتی نزدیک ماهی خوار شد، سلامی کرد و گفت: «چرا این قدر ناراحتی؟» ماهی خوار گفت: مدّت‌هاست کنار این برکه زندگی می‌کنم. امروز دو جوان که فکر می‌کنم ماهیگیر بودند، گفتند: عجب ماهی‌های بزرگی! بهتر است همه‌ی آن‌ها را بگیریم و بفروشیم تا پول خوبی به دست آوریم.»

خرچنگ گفت: «چه خوب شد تو را دیدم و این خبر را شنیدم! تا دیر نشده باید بروم و به ماهی‌ها خبر بدهم، شاید بتوانند کاری کنند.» بعد خدا حافظی کرد و وارد برکه شد. ماهی‌ها را دید که شاد و بی‌خیال مشغول بازی هستند. پیش ماهی پیر رفت که کنار تخته سنگی، داشت دمش را تکان می‌داد. آن‌چه را شنیده بود برایش تعریف کرد. ماهی‌ها از پچ‌پچ آن‌ها فهمیدند که حتماً خبر مهمی است که خرچنگ دارد با ماهی پیر حرف می‌زند.

همه از شنیدن حرف‌های خرچنگ به وحشت افتادند. یکی از ماهی‌ها گفت: «حالا چه طور از این برکه بیرون برویم؟ ما که خودمان نمی‌توانیم این کار را بکنیم!» ماهی دیگری گفت: «تنها کسی که می‌تواند به ما کمک کند، مرغ ماهی خوار است. باید به سراغ او برویم.» یکی دیگر از ماهی‌ها گفت: او دشمن ماست. نباید از او کمک بگیریم.»

هر کسی حرفی می‌زد. ماهی پیر گفت: «گوش کنید، همه ساکت باشید! ما دو راه بیش‌تر نداریم. یا بمانیم تا گرفتار تور صیادان بشویم، یا از این جا برویم. تنها کسی هم که می‌تواند به ما کمک کند، مرغ ماهی‌خوار است.» ماهی‌ها اول تردید داشتند، ولی بعد قبول کردند که از ماهی‌خوار کمک بگیرند. سپس همگی به سراغ او رفتند. ماهی‌خوار از دیدن آن‌ها خوشحال شد و گفت: «ماهیگیرها تا یکی دو روز دیگر برمی‌گردند. شما می‌خواهید چه کار کنید؟» ماهی پیر گفت: «آیا تو حاضری به ما کمک کنی؟» ماهی‌خوار گفت: «بله، درست است که ما با هم دشمنیم، ولی وقت گرفتاری باید به همدیگر کمک کنیم.»



کمی دورتر از این جا، برکه‌ای است. اما من چون پیر و ضعیف هستم نمی‌توانم همه‌ی شما را با هم به آن جا ببرم. این کار یکی دو روز طول می‌کشد.» ماهی‌ها قبول کردند. مرغ ماهی‌خوار دست به کار شد. او ماهی‌ها را می‌برد و دور از چشم خرچنگ و ماهی‌های دیگر می‌خورد و استخوان‌هایشان را به گوشه‌ای می‌انداخت.

یک روز خرچنگ به ماهی‌خوار گفت: «خیلی دلم برای دوستانم تنگ شده است. مرا به نزد آن‌ها می‌بری؟»

«ماهی‌خوار گفت: «بله بیا و بر پشتم سوار شو!»

خرچنگ پشت ماهی‌خوار سوار شد. او همین طور که مشغول صحبت کردن با ماهی‌خوار بود، از بالا چشمش به استخوان‌های ماهی‌ها افتاد. فوراً فهمید ماهی‌خوار ماهی‌ها را خورده است در یک لحظه چنگال‌های قوی خود را دور گردن او انداخت و آن قدر فشار داد که ماهی‌خوار بر زمین افتاد و دیگر هیچ وقت بلند نشد.

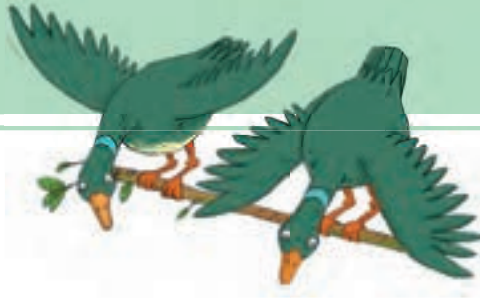




ای خدای مهربان!



ای خدای مهربان!
تو را سپاس که آسمان آبی، خورشید تابان و ستارگان
درخشان را آفریده‌ای.
تو را سپاس که پرندگان زیبا، گل‌های رنگارنگ و دشت‌های
سرسبز را آفریده‌ای.
تو را سپاس که مرا آفریده‌ای و به من توانایی انجام
کارهای خوب داده‌ای.
تو را سپاس که به من پدر و مادری مهربان، آموزگاری
دلسوز و دوستانی خوب داده‌ای.
تو را به خاطر همه‌ی نعمت‌هایی که آفریده‌ای سپاس
می‌گویم.
ای خدای مهربان! مرا کمک کن تا همیشه به یاد تو باشم
و به دستورهای تو عمل کنم.



درس دوم: مژده

مژده: خبرخوش
 صحبت: گفت و گو
 تعارف کردن: کسی را به مهمانی و یا گرفتن چیزی دعوت کردن
 سوغات: هدیه
 صفا: روشنی، پاکی

درس سوم: مسجد



مقدّس: پاک و پاکیزه
 مناره: محل اذان گفتن
 گنبد: ←
 برگزار کردن: انجام دادن و به جا آوردن

درس چهارم: اتوبوس

ایستگاه: محل توقّف
 منتظر: چشم به راه، کسی که به
 انتظار کسی یا چیزی است.
 مسافر: کسی که به سفر می‌رود.
 خیر: خوبی
 برق: درخشندگی
 تشکر: سپاس‌گزاری
 مخصوصاً: به خصوص، به ویژه



درس پنجم: رسم دوستی

اوقات: وقت‌ها

اعتماد: درست‌کاری و راست‌گویی کسی را قبول داشتن

ماجرا: اتفاق

درس ششم: پیروزی

به دنیا آمده بود: متولد شده بود

دنیا: جهان

دستور: فرمان

اکنون: حالا، الان

فجر: روشنایی قبل از طلوع خورشید



درس هفتم: ادیسون

علاقه: دوست داشتن، دوستی

آزمایش کردن: امتحان کردن

اختراع: ساختن چیزی جدید، به وجود آوردن

مخترع: اختراع کننده، کسی که چیزی می‌سازد که تا آن زمان کسی

نساخته باشد.

درس هشتم: پرچم

صبحگاه: صبح زود
 استقلال: صاحب اختیار بودن، اختیار داشتن
 صلح: دوستی
 شجاعت: دلیری، دلاوری
 میهن: کشور، وطن
 افتخار: سرافرازی، سربلندی
 دفاع: ایستادگی کردن در برابر حمله یا خطر، در مقابل دشمن
 از خود یا وطن خود حمایت کردن



درس نهم: جایی که خورشید بالا می‌آید

زیارتگاه: محل زیارت
 بناهای تاریخی: ساختمان‌های قدیمی
 حرم: محل امن
 مطهر: پاک
 اطراف: طرف‌ها، گوشه‌ها، کنارها

درس دهم: داستان کتاب



مختلف: متفاوت، گوناگون

تصویر: عکس، شکل

مرطوب: نم‌دار

درس یازدهم: روزنامه

ارتباط: ربط دادن

اخبار: خبرها

رویداد: ماجرا

خبرنگار: کسی که خبر و اطلاعات را جمع آوری

می‌کند

حادثه: اتفاق

سر دبیر: مدیر دفتر روزنامه و مجله

